



ندارند اما افراد دلال بیمار و سودجویانی که اصلا پزشک نیستند و صرفا از زرق و برق های فضای مجازی استفاده می کنند اصطلاحا بیماران را شکار کرده و در یک چرخه غیرمجاز، اقدامات پزشکی از جمله ویزیت، جراحی و... انجام می دهند.

رئیس اداره تشخیص و پیشگیری پلیس فتا خاطرنشان کرد: ما در حوزه سلامت دیجیتال نیازمند قانونگذاری هستیم و نیاز است استارت آپ ها بتوانند در این زمینه ورود قانونی داشته باشند که مردم از این خدمات به نحو شایسته استفاده کنند.

سرهنگ کریمی در پایان گفت: در پیگیری های صورت گرفته بسیاری از اوقات با افرادی برخورد کردیم که دارویی ارائه نمی دهند بلکه صرفا با تبلیغات دروغین کلاهبرداری می کنند و از طرفی شیادان مجازی بدون توجه به عواقب کار خود اقدام به ارائه داروهای تقلبی و تاریخ گذشته در فضای مجازی می کنند که نیاز است شهروندان داروهای مورد نیاز خود را از مراکز معتبر خریداری کنند و موارد مشکوک را از طریق تماس با مرکز فوریت های سایبری با شماره تلفن ۰۹۶۳۸۰ یا سایت پلیس فتا به آدرس www.fata.gov.ir گزارش کنند.

خاطره جنایی

تشر

ویژنه نامه حوادث | روزنامه جام جم | ۳

چهارشنبه ۲۸ آذر ۱۴۰۳ | شماره ۱۰۸۸

سناریوی خطرناک تاجر آهن

رازگشایی از قتل راننده تریلی که قربانی سناریوی هولناک تاجر آهن شده بود، پرونده ای است که این هفته آن را به روایت یک افسر پلیس تشریح کرده ایم



فروردین سال ۹۰ به عنوان افسر ویژه قتل در یکی از استان های شمالی مشغول کار بودم. روز ششم فروردین آخرین روز شیفت کاری ام در تعطیلات نوروز بود و آماده می شدم به تعطیلات بروم. ساعت ۱۱ صبح تلفن اداره ویژه قتل زنگ خورد و آن سوی خط مامور پلیس رودبار از مرگ مشکوک راننده تریلی در کنار جاده خبر داد.

سریع به آدرس اعلام شده رفتم و افسر پلیس گفت: یک تریلی سه روز است از کنار جاده تکان نخورده و مردم محلی مشکوک شده و به پلیس خبر دادند. ما برای بررسی آمدم. داخل تریلی راننده بی جان افتاده بود. بعد هم به شما خبر دادیم. وارد کابین تریلی شدم و سر صحنه احتمال دادم که گاز پیک نیک او را گرفته است. هیچ نکته مشکوکی نبود. بازپرس جنایی هم دستور انتقال جسد را داد. فردا ظهر برای سفر آماده می شدم که همکارم تماس گرفت و گفت: جناب سروان هویت راننده کامیون را پیدا کردیم. عبدا... ۵۳ ساله اهل کرج است اما همسرش می گوید او قرار بوده از تهران به خوی میلگرد برود. جناب سروان هیچ میلگردی بار تریلی نبود. موضوع را با رئیس اداره در میان گذاشتم که گفت اگر می شود سفر نرو. خانواده ام را قانع کردم و راهی اداره آگاهی شدم. رئیس منتظر بود. وقتی به اداره رسیدم یکرست به دفتر رئیس رفتم که گفت: کشف جسد دیروز مشکوک است. دی ماه هم پرونده مشابه سرقت میلگرد در همان محل را داشتیم که راننده شانس آورد زنده ماند. از تو می خواهم سفر نروی و آن پرونده را هم در اختیار می گذارم و رمزگشایی از آن را انجام بده. در همین حین گزارش پزشک قانونی آمد و مشخص شد راننده تریلی به علت اصابت جسم سخت به سرش به قتل رسیده است. پرونده سرقت ناموفق قبلی را از همکارانم گرفتم. آنچه در این پرونده با قتل عبدا... یکی بود، سرقت بار

میلگرد بود. در سرقت اول که در جاده صومعه سرا رخ داده بود، با راننده تماس گرفتم و بعد از این که مقداری صحبت کردم، از او خواستم بگوید برایش چه اتفاقی افتاده است. مرد میانسال گفت: سوار بر تریلر حامل ۲۰ تن میلگرد بودم که در حوالی شهرستان صومعه سرا راننده یک دستگاه پژو ۲۰۶ به بهانه پرسیدن نشانی از من کمک خواست. وقتی کنار جاده توقف کردم ناگهان راننده پژو و همدستش با یک دستمال بیهوشم کردند. چند ساعت بعد نیز راننده فداکاری مرا به بیمارستان رساند و نجاتم داد. اگر آن راننده سراغم نمی آمد من مرده بودم. آنها تریلی و بار را با هم سرقت و مرا کنار جاده

رها کردند. البته پنج روز بعد تریلی در یکی از جاده های روستایی اطراف رشت خالی از بار پیدا شد. بعد از شنیدن اظهارات راننده نجات یافته متوجه شدم اعضای یک باند پشت قضیه هستند و هر لحظه ممکن است راننده دیگری قربانی جنایت شود. از رئیس خواستم با توجه به طرح نوروزی به همه گشتی ها ابلاغ کنند مراقب تریلی های حامل بار آهن باشند و در توقفگاه های تریلی ها نامحسوس حضور داشته باشند تا قبل از وقوع جنایت دیگری بتوانم اعضای این باند را دستگیر کنم. یک روز در اداره پرونده ها را مرور می کردم که به ذهنم رسید این حجم از بار را دزدان به تنهایی نمی توانستند جا به جا و به تریلی دیگری منتقل کنند. برای همین تمرکز را روی تریلی ها و جرثقیل های استان گذاشتم. خیلی سخت بود که بتوانم از این راه به نتیجه برسم اما این تنها سرخ من بود. یکی از رانندگان جرثقیل گفت: جناب سروان من ۲۸ اسفند یک بار از روی یک تریلی در رودبار به تریلی دیگری منتقل کردم. معجزه اتفاق افتاد و فهمیدم این همان جرثقیل است و امیدم زیاد شد. با هماهنگی بازپرس و رئیس اداره راننده جرثقیل را به پلیس آگاهی دعوت کردم. مرد جوان روبه رویم نشست و بدون هیچ مقدمه ای گفت: روز ۲۸ اسفند پسر جوانی به من مراجعه کرد و مدعی شد تریلی اش خراب شده و بار

میلگرد دارد. از من خواست برای جابه جایی بار به کمک شان بروم که به جاده رودبار رفتم و من میلگردها را جابه جا کردم. هیچ مورد مشکوکی نبود و من جنازه ای آنجا ندیدم. راننده تریلی که بار را روی آن گذاشتم را می شناسم. شماره و آدرس راننده تریلی را گرفتم و بعد از هماهنگی با بازپرس، به خانه اش رفتم. ساعت چهار عصر بود که با راننده تریلی تماس گرفتم و از او پرسیدم کجاست که گفت رشت است و می خواهد صبح فردا به سمت تبریز برود. از او خواستم همین الان به اداره آگاهی بیاید. تا او بیاید سوابقش را استعلام کردم که مشخص شد هیچ سابقه کیفری ندارد و جزو رانندگان خوشنام است. یک ساعت بعد راننده تریلی روبه روی من نشست و با تعجب از این که چرا به اداره ویژه قتل پلیس آگاهی احضار شده، پرسید جناب سروان چه اتفاقی افتاده است؟ تا به اینجا برسم هزار بار مردم و زنده شدم. نمی دانم چه اتفاقی افتاده که من را این ساعت روز احضار کردید. از او خواستم در مورد باری که از جاده رودبار برده است توضیح دهد که گفت: آخرین روزهای سال به خاطر شلوغی جاده و آمدن مسافران معمولاکار نمی کنم. روز ۲۸ اسفند سعید یکی از تاجر آهن از من خواست بارش را که به علت خرابی تریلی کنار جاده مانده است برایش به رشت بیاورم. به رودبار رفتم و بعد از بار کردن میلگردها به انبار او در رشت آمدم و بار را خالی کردم. از او خواستم آدرس انباری که بار را خالی کرده بدهد که آدرس را روی برگه نوشت. به مرد راننده که بسیار خوشرو هم بود گفتم در این مورد با هیچکس حرف نزن. سوابق سعید را استعلام گرفتم که مشخص شد چند سال قبل به اتهام سرقت پرابه دستگیر شده است. ساعت ۸ شب شده بود. می ترسیدم تا صبح موضوع لو برود و عاملان سرقت و جنایت متوجه شده و فرار کنند. همان شبانه با هماهنگی رئیس پلیس آگاهی استان دو تیم عملیات در اختیارم قرار گرفت و با همکارانم راهی انبار آهن شدیم. وقتی وارد آنجا شدیم سه کارگر حضور داشتند که مدعی شدند کارگر اینجا هستند و خبری از سرقت ندارند. در بازرسی انتهای انبار بخشی از میلگردهای سرقتی را کشف کردیم. ساعت ۱۲ شب شده بود و می خواستم قبل از خبردار شدن سعید او را دستگیر کنم، آدرس خانه اش را گرفتم و دو نفر از همکاران در انبار ماندند تا کارگران به سعید خبر ندهند و ما بتوانیم او را دستگیر کنیم. سعید خانه نسبتا مجلی داشت که تمام ورودی ها و اطرافش دوربین مدار بسته داشت.

اگر می خواستیم وارد خانه شویم، احتمال داشت او از طریق دوربین بفهمد و فرار کند یا بلایی سر خودش بیاورد. ساعت ۵ صبح بود که وقتی ماشینش را در پارکینگ دیدیم، مطمئن شدیم در خانه است. از طریق خانه همسایه وارد شدیم و او را در رختخواب دستگیر کردیم. بعد از ۳۶ ساعت بی خوابی وقتی به اداره رسیدم. صبح فردا بازجویی را آغاز کردم که گفت: من تاجر آهن هستم و می دانستم که بهارهای تبریز از مسیر گیلان عبور می کنند، موضوع را با دو دوستم مطرح کردم و باند سرقت محموله آهن تشکیل دادیم. سرقت اول را در دی ماه به راحتی انجام دادیم و محموله را یک هفته ای فروختم که سود خوبی به هر سه ما رسید. من در آستانه ورشکستگی بودم که این سرقت نجاتم داد. بعد دوستانم که از اینکار خوش شان آمده بود پیشنهاد دادند بازهم سرقت کنیم که تریلی دوم را اطراف رودبار شناسایی کردیم. شبانه سراغ راننده رفتم که مقاومت کرد. با ما درگیر شد که با چوب چند ضربه به سرش زدیم. صبح فردا با اجاره تریلی و جرثقیل، بار را به انبار آوردیم. با اعترافات او عصر همان روز شاهین و مسعود دو همدست تاجر آهن را دستگیر کردیم که مشخص شد قصد داشتند دو روز دیگر سومین محموله را هم سرقت کنند. همه آنها را به محل قتل راننده تریلی بردم و صحنه جنایت را بازسازی کردند. با تکمیل پرونده آنها را تحویل زندان دادم.

